



ماهوره!!!

چهار

۲۸

ش ۱۳۸۸

نویسنده: مجدالدین

بزرگی می‌گفت: تلویزیون خوب، تلویزیون خاموش است و هر تنوعی که باعث بشه تلویزیون بیشتر روشن باشه مذموم‌تره چه برسه به این‌که خزعبلات هم نشوون بده

سایت

سیده زهرا برقی

اشاره می‌کرد به زن مو فرفری که پیراهن قرمز پوشیده بود و داشت روی مانیتور عکس خیابان‌های پایتخت را نشان می‌داد. شیشه بانک‌ها شکسته، سطل زباله‌ها آتش گرفته، بند سبز موج سبز، روی میج دست‌ها تاب می‌خورد.

بعضی وقت‌ها هم می‌گفت: بد هم نمی‌گویندها. همش بخور بخور شده. گرانی شده. اشاره می‌کرد به مجری اخبار که پشت سر مسئولین کشور صفحه می‌گذاشت و به علمای دینی مان توهین می‌کرد.

به من می‌گفت: هر شب به یادت هستم. گفتم: چطور؟

گفت: این فیلمی که هر شب پخش می‌کند، یک بازیگر دارد عین تو. گفتم: کدام شبکه؟

گفت: شبکه‌های ایرانی که نه! ماهواره! یک شب، اتفاقی وقتی توی خانه‌شان بودم، داشت همین فیلم را پخش می‌کرد. گفتم: ببینم این بازیگره کیه که شبیه منه؟! باید بلند می‌شدم. باید می‌رفتم یک اتاق دیگر. این بازیگری که او می‌گفت شبیه من است، حالا داشت از بدکارگی‌اش برای دوستش تعریف می‌کرد و می‌خندید.

گفت: کجا می‌روی؟

گفتم: هیچ هم شبیه من نیست...

شب بیست و دوم بهمن... ساعت ۹... داشتم کاپشن می‌پوشیدم که بروم بالای پشت بام. گفتم: می‌آیید؟ گفت: شما برو، من هم می‌آیم. رفتم. صدا از همه جا بلند بود. دور و نزدیک. همسایه دیوار به دیوار و سر کوچه‌ای و دورتر. الله اکبرشان پیچ می‌خورد و تا قلب آسمان می‌رفت. یک ربع بیست دقیقه بعد که پایین آمدم، بهش گفتم: نیامدی...

گفت: وای! حواسمو این فیلمه پرت کرد. اشاره کرد به تلویزیون که دختری که مثلاً شبیه من بود، وسط مهمانی داشت می‌رقصید...

می‌دانم که زمان انقلاب، سرسختانه معتقد بود که باید بر علیه شاه بجنگد. یکسره توی تظاهرات بود. به خاطر این که چادری بود از دانشگاه اخراجش کرده بودند. می‌رفت روستاهای محروم. با همان چادرش پشت فرمان می‌نشست و توی کوره راه‌ها می‌انداخت تا برود پیش بچه‌ها، درس بدهد، از امام خمینی ره و شاه و ایران برایشان بگوید...

بعد از جنگ شده بود مدیر مدرسه؛ توی پایتخت.

از آن مدیرها که دلش برای شاگردانش ضعیف می‌رفت. همه شاگردها شده بودند مثل بچه‌اش.

گفته بود مدرسه من یک حکم محکم دارد: چادر! باید همه با چادر به مدرسه بیایند. برایش مهم بود که این مسئله بین بچه‌ها جا بیفتد. خیلی هم در موردش با آن‌ها حرف می‌زد.

سی سالی گذشت از روزهایی که می‌رفت توی روستاها. حالا یک خانه بالای شهر تهران داشت و یک ویلا توی شمال. چادرش را تا کرده بود و توی کمد گذاشته بود. حرف‌های روشنفکری می‌زد. این که بعضی‌ها دارند زیادی سخت می‌گیرند.

می‌گفت این مملکت داریم؟ همه چیش مشکل داره...

رفته بود بالای پشت بام. از دور صدای الله اکبر می‌آمد. «سبزی‌ها» قرار گذاشته بودند که هر شب بیایند بالای پشت بام. ساکت بود. به صداهایی گوش می‌کرد که از تک و توک خانه‌ها بلند بود. آمد پایین. ماهواره را روشن کرد. مجری شبکه فلان می‌گفت: حالا ایران، سرتاسر با صدای الله اکبر پر شده.

بعضی وقت‌ها گریه می‌کرد. می‌گفت ما انقلاب کردیم، این‌ها دارند خرابش می‌کنند.

نویسنده: سین

سلام. بحث جالبی بود. ماهواره واقعا تأثیر داره. آرام آرام اما عمیق کار می‌کنه روی آدم‌ها. من فرق آدم‌ها قبل از داشتن ماهواره و بعد از اون رو حس می‌کنم. شکستن این جور آدم‌ها آدم رو ناراحت می‌کنه... خیلی! خدایا به ما رحم کن و آخر عاقبت همه ما رو ختم به خیر کن.

سایت

نویسنده: زهرا عبدی

سلام. من خودم به این مبحث خیلی علاقمند بودم. پایان نامه‌ام هم درباره ماهواره بود. یک نکته جالب توجه این است که خیلی‌ها که ماهواره می‌بینند می‌گویند: روی ما که تأثیری نمی‌گذارد. من با تعجب به آن‌ها نگاه می‌کنم نمی‌دانم قدرت رسانه را نادیده گرفته‌اند یا از دانش انتقال غیرمستقیم مفاهیم بی‌خبرند و یا خود را تافته‌ای جدا بافته می‌دانند؟ به هر حال قدرت فوق‌العاده رسانه‌ها انکار ناپذیر است. به همین دلیل ابر قدرت‌های جهان روی این موضوع سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌کنند.

به امید روزی که ایران هم برنامه‌هایی موثر بسازد و در جهان منتشر کند.

سایت

نویسنده: باقری یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۰ ساعت: ۲۰:۲

سلام
ماهواره واقعا همین طور عمل می‌کند.
يك جورهايي مرگ تدريجي اعتقادات است.
خيلي‌ها را دیده‌ایم که يك روز به خودشان می‌آیند
و می‌بینند که اي دل غافل... فرسنگ‌ها از آنچه که
سال‌ها پیش به آن‌ها اعتقاد داشته‌اند؛ فاصله گرفته‌اند!
شاید این مسأله مربوط باشد به همان روایتی که در
اسلام داریم.
همان که می‌گوید بزرگ‌ترین گناه؛ کوچک شمردن گناه
است!
همین دست کم گرفتن ماهواره؛ کار دست خيلي‌ها
داده و می‌دهد!

وب سایت



نویسنده: چترنجات سه شنبه ۲ اسفند ۱۳۹۰

يك دوست مذهبی‌ای داشتیم که بعد قضایای انتخابات،
رفتن سراغ ماهواره. بعد از آن ماجراهای انتخابات
کمرنگ‌تر می‌شد و بی‌حجابی دوست ما پررنگ‌تر...

وب سایت

نویسنده: تاهنوز جمعه ۱۴ بهمن ۱۳۹۰ ساعت: ۱۱:۳۸

والّا ما که خودمون نداریم، ولی دست مردم که دیدیم
چندان چیز خوشایندی نبوده.
شاید گاهی وقت‌شون رو پر کنه و سرگرم‌شون کنه، اما
فایده‌ای ندیدم تا حالا براشون داشته باشه.

وب سایت

نویسنده: بیاتانی شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۹۰ ساعت: ۱۳:۸

با سلام
فکر می‌کنم آفت‌ها قبل از این‌که توی آسمون و ماهواره
و اینجور جاهای دور باشن توی خودمون هستن حتی
نزدیک‌تر... ماهواره و این جور چیزا مثل یه چوب می‌مونن
که بزنی توی آب چوب راکد و بوهای متعفن بیرون بزنه...

وب سایت

نویسنده: المینا یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۰ ساعت: ۱۷:۱۷

ضرر داره... سود هم داره... اما ضررهاش بیشتر از
سودهاشه... پس بهتره ازش دوری بشه.
دایی من ماهواره داره... چند روزی رفته بودم
خونه‌شون... به خدا به عینه حس می‌کردم که داره روم
تأثیر می‌ذاره... یه سری چیزها داشت کم‌کم برام عادی
می‌شد... یه سری کارا رو راحت‌تر انجام می‌دادم...
قیح و زشتی یه سری مسائل کم‌کم از بین میره... یه
سری ارزش‌ها کم‌کم بی‌ارزش می‌شه... و این کاملاً
طبیعیه...

به هر حال فرهنگ اونا کاملاً متفاوت با فرهنگ ما....
ارزش‌های اونا با ارزش‌های ما در تضاده...
اما شبکه‌هایی هم داره که جالبین... مثلاً مستندای
جالبی پخش می‌کنه...
یا شبکه‌های آموزشی جالبی داره....

ولی درکل ضررش بیشتره...
مثل شراب دیگه... خدا در قرآنش می‌گه منافعی دارد و
ضررهای... و ضررش بیشتر است... و این باعث می‌شه
که حکم حرام بودن بهش بخوره...

خود من با این‌که عاشق کارتون‌هایی هستم که پخش
می‌کنه اما هیچ‌وقت توی خونه‌ام اجازه نمی‌دم
بیاد....

خیرش را نخواستیم.. شرّ مرساند!

وب سایت



من ماهواره دارم. وقتی پاش می‌شینم، هی کانال عوض می‌کنم. توی دلم می‌گم شاید یه برنامه بهتر... شاید یه برنامه قشنگ‌تر... اما حریص بودم هی ادامه پیدا می‌کنه و به هیچ جا هم نمی‌رسم. آخرش هم که بلند می‌شم از جلوش، حس می‌کنم خسته‌ام... خیلی. دارم. خیلی هم پاش می‌شینم. اما راستش نمی‌دونم خوبیش چیه؟ اعتیاد میاره؛ ناجور. خودتم نمی‌دونی چرا جلوش می‌شینی و میخ می‌شی و پا

نمیشی. چشم‌م عادت کرده به تصاویرش. اونقدر که دنیای اطرافم رو بیرنگ می‌بینم و اون کادر تلویزیون رو پر از رنگ... می‌دونم اشتباهه، اما معتادش شدم ناجور. تقصیر بابامه که از اول خرید. حالا شاید اگه بخوام زن بگیرم، مجبورشم از شدت اعتیاد یکی هم واسه خودم بخرم. شایدم ترک کنم؛ که امیدوارم دومی بشه. اونقدر توی کارها مصمم نیستم که این لقمه حاضر و آماده رو بذارم کنار. می‌دونم به من می‌خندید، ولی چی کار کنم؟ دارم... ناجور هم پاش می‌شینم، ولی غلط می‌کنم...

وب سایت

البته بعضی‌ها بهانه دغدغه‌های کاری (توی امور رسانه‌ای) یا آموزش زبان انگلیسی و فرانسه و غیره رو میارن. می‌گن فقط از این راهه که می‌شه. ولی اونقدر زیانش زیاده که من فکر نمی‌کنم به یادگیری زبان انگلیسی بیارزه!

یه فامیلی داشتیم که اصولاً در امورات مذهبی، هیچ توی باغ نبود و با این چیزا کاری نداشت. سر و وضع ظاهریش هم همین رو نشون می‌داد. یه بار رفتم خونه‌شون دیدم ماهواره‌اش رو توی اتاق کار گذاشته و اونجا اتاقی بود که بچه‌ها اجازه نداشتن برن. وقتی پرسیدم دلیلش رو گفتن به خاطر این‌که نمی‌خواهیم بچه‌ها ببینن.

یعنی این «ماهواره» یه چیزی داره که با طینت پاک بچه‌ها سازگار نیست.

وب سایت

«این منطق درست نیست که ما بگوییم چون تا پنج سال دیگه فناوری ماهواره پیشرفت خواهد کرد و بدون بشقاب هم مردم ممکن است تصاویر ماهواره را بگیرند، پس از حالا جلویش را باز کنیم! این منطق، منطق صحیحی نیست. آن کسی که این منطق را مطرح می‌کند، باید بگوید برای جلوگیری از آن، چه کار تازه‌ای باید کرد. این منطق و استدلال، این‌گونه باید نتیجه بدهد. البته دشمن فناوری را پیشرفته می‌کند. در مقابل، شما باید فکر کنید که با تطور و پیشرفت فناوری ماهواره، چه کارهایی را می‌توانید انجام دهید تا از نفوذ ماهواره جلوگیری کنید. اما این استدلال که چون دشمن پیشرفت می‌کند، پس ما بیایم هر مانعی را از جلو راهش برداریم، منطقی نیست. این مانع، علی‌العجله مانع است. مثل این است که دشمن تا مرزهای ما پیش آمده، آن وقت بگوییم، ما که نمی‌توانیم بیشتر از دو ساعت مقاومت کنیم، پس برویم! نه آقا! این دو ساعت را مقاومت کنید، شاید پیروز شدید. این چه حرفی است؟! قانون ممنوعیت ماهواره - که مجلس شورای اسلامی، چند سال قبل از این، آن را تصویب کرد - يك قانون کاملاً درست و بجا بود. حداقلش این است شما توانسته‌اید چند سال این نفوذ را به عقب بیندازید و ان شاء الله باز هم خواهید توانست.»

بیانات رهبری پس از بازدید از نمایشگاه کتاب در حسینیه امام خمینی (ره) ۱۳۷۸/۰۲/۲۸

وب سایت

سلام. موضوع خوبی رو مطرح کردی. یاد اون روز افتادم که برام خواستگار اومده بود و طرف لابلاي حرف‌هاش گفته بود که چون به موضوع «رسانه» علاقه داره می‌خواد ماهواره بخره.

وقتی بابام فهمید گفت بهش جواب منفی بدیم. گفت: کسی‌که قبل از این‌که همسرش رو بیاره داره حرف اینو می‌زنه که شیطان رو به خونه‌اش راه بده؛ این آدم زندگی نیست. مگه به هر چی علاقمندی باید وسایل و اسبابش رو تهیه کنی؟

من از اون موقع توی فکر رفتم. اینکه بابام گفت «شیطان»... برای من خیلی مهم بود.

وب سایت